

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مجلس گذشته عرض شد که تکلیف می-
تواند در مقام تَنْجِز و فعلیت دارای سه تصویر
باشد. البته در مقام تعین و تحدّد خارجی، یعنی
در اینجا کاری به مسائل ملاکات و انشاء نداریم.
اولاً یا شارع روی خود فعل فی حد نفسه و
بالذات نظر دارد، صرف نظر از شرایط خارجی
و قرائن و آن قیود خارجی و ظرفی که فعل در
آن ظرف تحقق پیدا می‌کند، که آن فعل فی حد
نفسه ممدوح یا اینکه مذموم است.

گفتیم که در این زمینه مسائل زیاد، الی ماشاء
الله وجود دارد، مثلاً برّ به والدین، صدقه به فقرا،
یا خود عبادت، صلاة فی حد نفسه، چه طور که
داریم: الصَّلَاةُ قَالَ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ
مَنْ شَاءَ أَكْثَرَ¹ یا این که روزه، و هر چیزی که در
آن تبثّل الی الله باشد و التّوجه الیه باشد.

آن قضیه که در منی یکی از دوستان مرحوم
آقا آمده بود و به آن بزرگ گفته بود که این چه
وضعی است در کثیفی و خون و این چیزها...
ایشان رفته بودند و دیده بودند که خیلی ناراحت
است که حالا لباس إحرامش و حوله هایش الآن
متلوث شده و این همه فکر و ذهنش را گرفته
است.

واقعاً این بزرگان اگر نبودند ما نمی‌دانستیم
چه کنیم و چطور به مغزی و آن عمق تکالیف و

مقصود و منظور از این حقایق احکام دسترسی پیدا کنیم؟! این خیلی مسأله است دیگر!، و چطور این‌ها واقعاً انسان را از این عوالم ظاهر و تاجر و امثال ذلک عبور می‌دهند.

گفته بود که یک شیخی از یک جمعی می‌گفتند: گذشت دید نشسته‌اند و مشغول ذکر هستند، گفت: مَا عَلَّمَكُمْ اسْتَاذُكُمْ؟ آن‌ها گفتند: عَلَّمَنَا اسْتَاذُنَا بِالْتِزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ. ببینید این همین مسأله‌ای است که الآن متداول ماست، همین فرهنگ متعارف ماست، همین است دیگر! یکی هم می‌گوید آقا کجا این مسأله بد است؟! به این خوبی عَلَّمَنَا اسْتَاذُنَا بِالْتِزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ!! می‌گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُم بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! ببینید اصلاً از یک عالم پایین و دنی می‌برد بالا و همین‌طور بالا و بالا تا در یک افقی قرار می‌دهد که دیگر در آن افق به فکر ثواب و گناه و واجب و این‌ها دیگر نیست، که بگوید حالا این واجب است انجام بدهم، این حرام است ترک کنم، این‌جا مکروه است و این‌جا مستحب است.

تفاوت بین مستحبات چیست؟، همه‌اش سرش به پایین است، هیچ وقت چشم به دور انداز ندارد، هیچ وقت چشم به فضا ندارد، فقط چشم به پایین دارد، فقط نظر به این و نظر به آن، این بد است، این خوب است¹.

یک دفعه در شب‌های ماه مبارک بود گفتم که انسان در مقام عبودیت اصلاً نباید نگاه کند ببیند

¹ جهت اطلاع رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص 142 تا

که مولا به چه چیزی امر و از چه چیزی نهی کرده است. چه چیزی مورد عقاب است و چه چیزی مورد ثواب است، آنکه مورد ثواب است در چه مرحله‌ای و آنچه که مورد عقاب در چه مرتبه‌ای است، اصلاً انسان نباید به این نگاه کند، فقط باید ببیند که مولا از او چه می‌خواهد! تمام شد. چه چیزی او را به او می‌رساند، خب طبعاً همه چیز در آن هست، مشخص است که هیچ وقت حرام انسان را به مولا نمی‌رساند. و خود به خود حرام و مکروه از او ترک خواهد شد. یعنی وقتی که انسان از این افق بیرون بیاید، دیگر محرمات و واجبات و این‌ها همه در یک مقام پایین‌تر قرار می‌گیرد، همه در یک فضای پایین‌تر قرار می‌گیرد، خیلی عجیب است!!

ما در این دنیا زندگی می‌کنیم برای این‌که از این دنیا نفع ببریم، خیلی هم خوب است، المجاز قنطرة الآخرة، الدنيا دار ممرٍ و الآخرة دار مقرٍ و خذوا من ممرکم لمقرکم¹، خب این خیلی خوب است. همه باید همین‌طور باشند. بسیار خوب!

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست
فردا گفتن از شرط طریق²

انسان می‌خواهد که این دنیا را توشه‌ای برای آخرت قرار بدهد. ببینید اختلاف افق را می‌خواهم عرض بکنم، که اصلاً تا چه مرتبه‌ای انسان می‌تواند اختلاف پیدا بکند، حالا برحسب فهمی القاصر، البته مسائل دیگرش را ما نمی‌دانیم. این قدر تشخیص می‌دهیم که چیز خوبی

¹ إقتباس از خطبه 203 وحکمت 133

² مثنوي معنوي دفتر اول: بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار

است. انسان هر روز، را باید به عبادت بگذارند، به رضای خدا و این در پرونده برای آخرت می-ماند، روز شنبه را به عبادت بگذارند یکشنبه، همین‌طور دوشنبه و همین‌طور تا این‌که بالاخره این پرونده به انتهای برسد و مهر ختم بر او نهاده بشود و دیگر در آنجا الیوم دار الحساب و لا دار العمل¹، است و مسأله در آنجا جلو بیاید و مطرح شود.

پس ما زنده از آنیم که این دنیا توشه‌ای باشد برای آن طرفمان، برای این زندگی می‌کنیم و در این دنیا هستیم، آدم بهترین کار را در این دنیا انجام بدهد برای این‌که آن طرفش آبادتر باشد، آن طرفش وضعش بهتر باشد، بارش را کم کند، توبه کند و....

بعضی‌ها در این دنیا هستند تا این‌که از بودن آن‌ها دیگران نفع ببرند، اصلاً به خودشان کاری ندارند، خدا می‌خواهد به خودشان چیزی بدهد یا نه! یعنی یک سال دکتر می‌رود و زیر عمل می-رود، زیر تیغ جراحی می‌رود، زیر هزار گرفتاری و درد و در بستر افتادن، زیر استخوان درد و کمردرد و دیسک و فلان و هزار تا چیز برای این‌که یک سال بیشتر بماند و دیگران بیشتر از این سفره استفاده کنند، آن‌ها کجا هستند؟! ببینید تفاوت را. این همانی است که می‌خواهم عرض کنم که انسان به یک مرتبه می‌رسد که اصلاً از مرتبه وجوب و حرام و کراهت و این‌ها رد می-شود، از این‌که چیزی برای خودش کسب کند رد

¹ نهج البلاغه خطبه 157

می‌شود، از این‌که چیزی از این وجوب و حرمت و استحباب گیرش بیاید و در کیسه‌اش و جیبش بریزند رد می‌شود، می‌گذرد و عبور می‌کند.

ما نیستیم، ما همین‌که بتوانیم در این دو روز دنیا گناه نکنیم، پدر مردم را در نیاوریم، ما همین‌را داشته باشیم از سرمان خیلی زیاد است، آن‌ها همه پیشکش، حالا فقط یک حکایتی می‌کنیم، این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید! حالا ان‌شالله خدا کم کم ما را به آن افق‌ها هم آشنا کند، تصور می‌کنید؟! یعنی در این دنیا می‌ماند و درد را به خود می‌خرد و وقتی می‌خواهد برود خدا به او عطوفت و رحمت می‌کند که او را می‌برد، که دیگر بیشتر درد نکشد. چه خبر است! او که همه چیزش را برای این و آن داده، دیگر یک مقداری و یک حدی دارد. بالاخره خدا هم یک عطوفت و رحمتی دارد، یک حساب و کتابی هم هست! توجه می‌کنید!

امام حسین علیه السلام خیلی راحت می‌توانست امامتش را داشته باشد و همه مقاماتش را داشته باشد، نه علی اکبرش را از دست بدهد، نه علی اصغرش را از دست بدهد، نه ابوالفضلش را، در یک جا زندگی بکند و افراد را هم داشته باشد همه شیعیان هم دورش را می‌گیرند و قضیه هم اتفاق نمی‌افتاد و همه هم به مرتبه کمال می‌رسیدند، چطور که خب بالاخره در این زمان‌ها یک همچنین چیزی ممکن است!

این که او می‌آید این قضیه را انتخاب می‌کند و این وضعیت را بوجود می‌آورد و این جریان را بوجود می‌آورد، جریان بعد از خودش را به

وجود می‌آورد، کربلا چیزی نبود در مقابل اسارت حضرت زینب و سجاد، با آن وضع! کربلا مسأله‌ای نبود! هر روز یک عاشورا بود، هر روز یک کربلا بود! هر روز یک داستانی برای خودش داشت، کجا کربلا مقایسه می‌شود با آن شام و با آن جریان سنگ زدن و در کوفه و بساطی که در آوردند و با قُل و زنجیر از این‌جا به آن‌جا، یک بچه بمیرد، آن یکی سقط شود، آن یک فلان... چه می‌دانید از این بچه‌های اصحاب و خود اهل بیت و پیغمبر صلی الله علیه و آله چقدر در طول این مسیر همین‌طوری مُردند! مگر بچه چقدر جان دارد؟ مگر چقدر می‌تواند تحمل کند؟ آدم بزرگش می‌افتد حالا چه برسد به یک بچه پنج و شش ساله که به او مدام بگویند: بدو!! این امامزاده‌هایی که دارید می‌بینید از همین‌ها بوجود آمد دیگر.

حالا سید الشهداء علیه السلام این مسیر را اختیار می‌کند برای چه کسی؟ خودش که امام است! از خودش که چیزی کم نمی‌شود، حضرت ابوالفضلش را برای چه می‌دهد؟ علی اکبرش را برای چه می‌دهد؟ برای من و شما می‌دهد! پس برای ما داده، این جریانات و این قضایا و این‌ها. البته دیگر خُب خود خدا یک حساب و کتاب‌هایی هم برای آنها قائل هست و آن دیگر جای خودش، آن فیض الهی که لایتناهی است، غیر متناهی است، مقصد امام حسین علیه السلام چیست؟ مقصد امام حسین علیه السلام این است که عوضی در قبال این بگیرد؟! خدایا به من آن مقام را بده عیبی ندارد من می‌دهم، نه ندهی هم عیبی

ندارد و الله قسم سيد الشهداء عليه السلام اگر همان مرتبه‌ای که بود، یک سر سوزنی اضافه بر آن مرتبه خدا به او نمی‌داد، همین جریان کربلا را انجام می‌داد **إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ** ¹.

خب این مسائل باطن قضیه بود اگر خدا به امام حسین علیه السلام می‌گفت ما چیزی به تو اضافه نمی‌کنیم اما اگر خواهی از این امت دستگیری بکنی باید این روال طی بشود، حضرت می‌گفت: باشد بسم الله! یا علی! خداوندا چیزی نده! ما هستیم!

به خاطر عوض نرفتند این جریان و این واقعه کربلا را درست کنند، عوضش این بود که امروز من و شما در دامن ابالسه و شیاطین نیفتیم، برای این، این کار را کرد، امروز من و شما در تحت ولایت او راه را برویم و شیاطین و ابلیس‌ها و محرفین و مُفْرِطِينَ و مُفَرِّطِينَ و وسوسه کنندگان و اهل دنیا، نتوانند به أنحاء مختلف بیایند و دور آدم را بگیرند، به اشکال مختلف و در ظروف مختلف، آقا این‌جا بیا! آقا اگر بدانی آنجا چه خبر است؟! یک لقد به همه بزنی، خداحافظ همه، ما راهمان، راه دیگری است! این کار را امام حسین علیه السلام 1400 سال پیش برای امروز من و شما کرده است! ²

اگر او این کار را نمی‌کرد معلوم نبود ما الآن کجا بودیم! ما الآن در چه وادی بودیم، در چه

¹ بحار الانوار ج 44، ص 313

² جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب الله شناسی ج 1 ص 121. اسرار ملکوت ج 2 ص 189

اوضاعی بودیم، رفیقمان که بود؟! دوستان که بود! آن دُملاء و قُرناء ما چه کسانی بودند؟! در چه ظرفیت‌هایی ما قرار داشتیم؟! نه هیچ حساب و کتاب نبوده! چون وقتی که او می‌آید یک راه ظاهری نشان می‌دهد، یک راه هم در باطن دارد، آن ظاهرش که خُب بالاخره مشخص است، آن باطن است که می‌آید...، بالاخره این‌ها کارشان کار باطن است، یعنی می‌آیند در تکوین اثر می‌گذارند، آن تخم را در قلب‌ها می‌کارند، این که الان شما می‌بینید در یک جریانی قرار می‌گیرید و خود را در یک جریانی احساس می‌کنید خبر ندارید که یک نفر دیگر آن تخم را کاشته، ما کارهای نیستیم بابا! هشتان گرو هشتادِ خودمان است! یکی دیگر این تخم را کاشته، منتهی ما باید این را شروع کنیم به آبیاری و پرورش و در یک محیط مناسب و نمی‌دانم ممارست و ارزش ضیافت به عمل بیاید خلاصه از این کاری که انجام شده و نگذاریم آن زحمت آن‌ها و جهت تکوینی که در این نفوس به وجود آمده مهمل بماند، این ظرفیت را نگه داریم و حفظ کنیم.

علی کل حال خُب این یک مرتبه است، این مربوط به خود نفس فعل است.

مرتبه دوّم همانطوری که عرض کردیم این قضیه مربوط می‌شود به آن ظرفیت و شرائطی که این فعل در آنجا انجام می‌گیرد، ممکن است فرض بکنید که خود نفس فعل در یک جا مستحب باشد ولی در یک شرایط دیگر که قرار می‌گیرد این مستحب تبدیل به مکروه می‌شود، مثل سلام، سلام مستحب است و بسیار هم اکید است ولی

همین عمل استحبابی که فی حد نفسه خودش یک امر مستحب است، در شرائط مختلف و در ظروف مختلف و قیود مختلف احکام و موضوعات مختلفی بوجود می‌آید و به واسطه تحقق موضوع حکم هم تبعاً تفاوت پیدا می‌کند، مکروه می‌شود، استحباب پیدا می‌کند، چه می‌شود. مسائل هم زیاد است و نیاز به گفتن ندارد¹.

شما یک برخاستن را در نظر بگیرید، می‌بینید که بلند شدن برای رفیقان، برای فردی که جنبه استاد دارد و تعلیم دارد خب آن حساب دیگری دارد، برای پدر و مادر مستحب و خوب است، ولی همین برخاستن را شما به عنوان تمسخر نسبت به یک نفر انجام بدهید این حرام می‌شود! خُب یک برخاستن است دیگر، در شرایط مختلف فرق می‌کند، نسبت به یک کسی ممکن است این مکروه باشد، این جهت دوّم مسائلی که ما به آنها ابتلاء داریم همه از این حیثیت دوّم است، یعنی فرض کنید من باب مثال در همین عمره، این عمره خودش یک عمل مستحب است، اوّله التلبیه و اخره الصلاة. کجاش خلاف است؟ لبیک اللهم لبیکش خلاف است و کراهت دارد؟ یا فرض بکنید طوافش خلاف است؟ و یا سعیش خلاف است! می‌بینیم همه‌اش عین عبادت و صلاة است و طواف است و سعی است و کجای این قضیه اشکال دارد؟! امام می‌فرماید که: لا تَفْعَلْ، کجای این قضیه ایراد

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب افق وحی ص 193 تا 195. مقدمه رساله طهارت ذاتی انسان

دارد؟! لبیکش ایراد دارد؟ سعی و... کجایش ایراد دارد؟ می‌بینیم که در اینجا مسأله این نیست، ولی در عین حال همین در یک شرایطی قرار می‌گیرد که در آن شرایط خُب حضرت می‌فرماید: لَا تَفْعَلْ! که عمره متکرره باشد. حضرت می‌فرماید که انجام نده. اَمَّا خُودِ عَمْرَه فِی حَدِّ نَفْسِه چيست؟ خودش عبادۀ من العبادات و نُسْكَ مِنَ النَّسْكَ، خُب این ایراد از این نقطه نظر به آن شرایطی برمی‌گردد که آن شرایط باعث می‌شود که این از آن جنبه اول و از آن حیثیت اول کم بشود، این‌جا دیگر ما باید کم کم ذهنمان برود که من می‌خواهم چه بگویم، یعنی آن ملاک تکلیف و ملاک و مناط و رمزی که امام علیه السلام به واسطه آن، این عمل مستحب را منهی قرار می‌دهد و نهی می‌کند، کم کم دیگر دستمان می‌آید که این چه حیثیتی در این‌جا می‌تواند پیدا بکند، که یک عمل فی حد نفسه خودش ایراد ندارد ولی در ارتباط با یک شرایط دیگری شما می‌بینید مکروه است، خود یک عمل فی حد نفسه خیلی هم خوب است اما در یک ارتباط با یک مسأله دیگر شما می‌بینید که این ایراد دارد، این صحیح نیست، به خاطر شرایط و مسائلی که هست. و دلیل بر این قضیه هم خُب روشن است، علّتش مشخص است که خود عمل به اضافه آن شرایط خودش آن ملاک واحدی را به وجود می‌آورند، در تحت آن ملاک است که حکم به واسطه آن ملاک واحد و مناط واحد تغییر پیدا می‌کند، خود عمل فی حد نفسه اگر در نظر بگیریم لَوْ خُلِّي وَطَبَعَهُ، عمل، عمل مستحب است.

ولی از آنجایی که هیچ چیزی در این دنیا بدون شرائط و بدون خصوصیات انجام نمی‌گیرد، هر چیزی بالاخره باید با یک مقارناتی در این عالم خارج محقق بشود، شما هیچ وقت دیدید که یک وجودی در عالم خارج تحقق پیدا بکند بدون ماهیت؟! یک وجود بدون ماهیت شما به من نشان بدهید. در حالی که، الماهیه اعدام، البته این هم غلط است. همان طوری که قبلاً بحث شد، ماهیت امر عدمی نیست بلکه ماهیت همان هویت خارجی وجود است، ما نمی‌توانیم بگوییم امر عدم، امر عدمی این است که این با آن هیچ تفاوتی نمی‌کند در حالی که تفاوت می‌کند، نه این که دو چیز است، یک چیز است، هر چه هست وجود است، منتهی یک وقتی ما نظر به صقع وجود داریم، این همان مسأله بساطت و صرافت مطرح می‌شود، یک وقتی نظر به تعین خارجی وجود داریم، آن مسائل ماهیات و این‌ها مطرح می‌شود. لذا می‌گویند الماهیات اعدام این حرف، حرف درستی نیست.

خب شما که نمی‌توانید دست بگذارید بر چیزی و بگویید این وجود بحث و بسیط است! چه چیز است و کدام است؟! به هر شکلی باشد و به هر کیفیتی باشد این است. بله اگر انسان از این مراتب تصورات و مراتب صور و حتی مراتب معانی عبور کند و بعد از مرتبه اسماء که باز خود او نوع ماهیه من الوجود است، چون خود اسماء با همدیگر تفاوت می‌کنند از حیث هویت خارجیشان و از حیث تأثیرشان، مسأله اِماتِه با مسأله خلق فرق می‌کند، در خلق یک مطلب دیگر

است، ایجاد است، در اّماته تبدیل است، در حالتی که در خلق این مسأله نیست، در اّماته رفتن است، حالا این رفتن یا خلقی بعد از او خواهد آمد یا نخواهد آمد، بالاخره دو قضیه است! قضیه قهاریت با قضیه غیر قهاریت و امثال ذلک متفاوت است، خُب این‌ها همه اسماء هستند.

انسان اگر از این مرتبه عبور کند می‌تواند یک حقیقتی که دارای ماهیت نیست را ادراک کند و آن دیگر همان حقیقت ذات است که او خود را ادراک می‌کند، آن دیگر ذات در مرتبه صُقع وجودی خودش هست.

ما هم همین را ادراک می‌کنیم، این دستوری که بزرگان می‌دهند راجع به نفی خواطر، البته این یک مقدمه است، چیزهایی دیگری هم هست که البته خُب من ندیدم که آن بالاترها را مرحوم آقا به کسی داده باشند، یا یکی، دو، سه موردی من شنیدم که آن بالاتر از این‌ها را ایشان می‌دادند. در قضیه نفی خواطر چه می‌گویند؟ می‌گویند که انسان هر خاطری که هست، خدا هم که در ذهن او می‌خواهد بیاید باید مانع شود، هیچ کس نباید بیاید! انسان یک ربع بنشیند در یک جای خلوت و ساکت و آرام، بدون این‌که نوری چشم او را بزند، توجه او منصرف بشود و امثال ذلک، فقط نفی کند، جنبه نفی در این‌جا باشد هیچ چیز جایگزین نکند، فقط جنبه نفی در این‌جا مدّ نظر باشد!

خُب نفی کرد، نفی کرد، نفی کرد، از خودش و افعالش و تصورات و موهومات و وهمیات و توهماتش رد شد، از تفکراتش هم حتی رد شد،

از اوصاف رد شد، از خصوصیات خودش رد شد، از ملکاتش رد شد، هیچ چیزی در نظر نیاورد، ته آن چه می‌ماند؟ آن ته ته ته! ها. بالاخره می‌فهمد که یک چیزی است که آن خودش است، آن خودش چه شکلی است؟! سفید است؟! سیاه است؟! قرمز است؟! و زرش؟ هیچ چیز، هیچ چیز نیست! یعنی یک حقیقتی را ما ادراک می‌کنیم که آن حقیقت نه کیف دارد، نه لون دارد، نه کم دارد، نه وضع دارد، نه متی دارد و نه جده دارد، و هیچ ندارد، درست شد؟ آن حقیقت نشان می‌دهد و می‌رساند، البته عرض کردم این پله اوّل است، بعد انسان از این پله، منتقل به مطالبی دیگر و مسائل دیگر می‌شود.

پس این هست، امّا این که یک وجودی در خارج تعین پیدا بکند ما نشان بدهیم، اشاره^۱ بالاشارة حسیة او الاشارة العقلیة حتی، که این دارای ماهیت [نیست، امکان ندارد.] آن هم که اشاره عقلیه به آن می‌شود ماهیت عقلانی دارد، نه ماهیت حسی و ماهیت تعینی، آن هم باید یک ماهیتی داشته باشد.^۱

هر چیزی که در خارج تحقق پیدا می‌کند باید یکی از این شرایط را داشته باشد، شما می‌خواهید نماز بخوانید همین که می‌خواهید نماز بخوانید یک دفعه پیغمبر و رسول الله شما را صدا می‌کند که فلانی، چه کار می‌کنید؟ آیا باید نماز را بخوانید یا باید بروید سراغ صوت رسول الله و ندای رسول الله را جواب بدهید.

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب لب اللباب ص 140 و رساله الولاية ص 220 بخش عربی و ص 110 بخش فارسی

اینجا نماز خواندن مستحب می‌شود یا نه؟ یا باز هم مکروه است؟ تلبی ندای رسول الله در این جا می‌شود مقدم؟ - ما امروز داریم یک کمی از خط قرمز تجاوز می‌کنیم! - آن می‌شود مقدم یا نماز خواندن؟! اصل الصلاة، الصلاة خیر موضوع این نماز را هم که مشمولش می‌شود. مستحب است می‌خواهم نماز بخوانم!

سعید بن مسیب بود که در مسجد مدینه ایستاده بود یک دفعه دید که صدایی بلند شد پرسید چه خبر است؟ گفتند جنازه حضرت زین العابدین علیه السلام را تشییع می‌کنند، بعد رفت با خودش گفت آخ جون! الآن وقتش است، الآن مسجد مدینه خلوت است، کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله یک همچنین خلوتی دیگر در عمرم ممکن است پیدا نشود، بلند شوم بروم و خودم را به آن ضریح بچسبانم و یک دلی از عزا در بیاورم و نماز بخوانم، بگذار مردم تشییع جنازه را بکنند، فعلاً مسجد خالی است! رفت در آنجا شروع کرد به نماز خواندن یک دفعه دید صدای تکبیر از آسمان می‌آید، ملائکه تکبیر می‌گفتند و بعد از تکبیر آن‌ها اهل زمین الله اکبر می‌گفتند و تکبیر می‌گفتند! و بعد متوجه می‌شود عجب کلاهی سرش رفته است! تو تشییع جنازه امام زمانت را کنار می‌گذاری بروی دو رکعت نماز بخوانی؟!¹

در این جا قضیه چیست؟ دیگر در این جا نمی‌توانیم بگوییم این نماز مستحب است، بدبخت داری همه چیزت را از دست می‌دهی! یک قدم

¹ رجال کشی ص 116 رقم 186

پشت جنازه امام حرکت بکنی مثل این که هزار سال نماز خواندی! منتهی این فهم می‌خواهد، آنجا را نگاه بکنید همچنین در خدا فرو می‌رود که با انبر هم نمی‌شود او را درآورد و بیرون کشید!! دیدید بعضی از بچه‌ها از شکم مادرشان در نمی‌آیند! بله؟! دیدید می‌کشندشان بیرون؟ توجه می‌کنید؟!

آنچنان در خدا فرو رفته، مسجد مدینه خلوت، هیچ کس هم نیست، پس حالا این نماز را بچسبانیم، نان را به تنور بچسبانیم که دیگر یک همچنین فرصتی پیدا نمی‌کنیم، مردم همه امام سجاد علیه‌السلام را تشییع می‌کنند، بالاخره جنازه که روی زمین نمی‌ماند! جنازه می‌رود و در بقیع دفن می‌شود. خدا فهم بدهد! این جاست! این فهم چطوری بدست می‌آید؟ این العلم نورّ یقذفه الله، این است که می‌گویم. آن بیچاره ندارد. این دارد. حالا من نمی‌گویم همه آن‌هایی که به تشییع رفتند همه اهل فهم هستند ولی بالاخره کسی که اهل فهم است، این نور به قلبش می‌افتد تا می‌خواهد نماز بخواند می‌بیند رسول الله یا یک کسی دیگر گفته که بیا، نماز را ول می‌کند به دنبال پاسخ ندای پیغمبر یا پاسخ ندای امام می‌رود، او ببیند چه می‌گوید: هر چه هست آن درست است! نماز را بعدش هم می‌شود خواند، قبل هم می‌شود خواند! هر چه می‌خواهد باشد. این یک مسأله دارد.

پس بنابراین این می‌شود چه؟ این می‌شود مرتبه دوّم، مرتبه‌ای که در این مرتبه عمره که

کراهت دارد، و لا تَفْعَلْ است در این جا قرار می-گیرد، البته عرض کردم بحث ما، بحث کلی است حالا بعد می‌آییم سراغ عمره ببینیم که نسبت به عمره لسان روایات چه حکایت می‌کنند؟

مطلب سوّم این است که ما می‌بینیم در یک همچنین ظرفیتی که مورد رضای شارع نیست، امام می‌فرمایند انجام بده، یعنی همان شارع می-گوید انجام بده! این مرتبه سوّم چه قضیه‌ای انجام می‌شود؟ سوال ما این است: امام که می‌فرماید به زراره لا تَفْعَلْ وقتی که از حضرت سوال می‌کند، یا فرض بکنید همان بزرنطی که از امام رضا علیه السلام سؤال می‌کند، آیا امام رضا علیه السلام خودش عمره مفرده را مکرراً انجام می‌دهند یا نه؟ خب انجام نمی‌دهد، خودش می‌گوید که لا تفعل! پس چرا به او می‌گوید که اِفْعَلْ.

او سؤال می‌کند که حداقلش چقدر است؟ حضرت می‌فرماید که فی شهر، دو تا عمره در یک شهر نباید انجام بدهی، یعنی خود امام رضا علیه السلام، هیچ علتی هم ندارد، نه بیماری دارد، صحیح و سالم در مکه، هر روز هم می-تواند از در مسجد تنعیم احرام ببندد و بیاید. می‌تواند یا نمی‌تواند؟ مثل همین که الآن انجام می‌دهند. امام رضا علیه السلام که می‌فرماید به راوی لا تَفْعَلْ، اگر خود حضرت در مکه باشد و قادر بر این که هر روز بیاید و عمره انجام بدهد، خب چرا ترک می‌کند؟! این همه ثواب دارد، و برایش مسائل متفاوت است، چون مورد رضای شارع نیست، وقتی نیست باید به او هم بگوید انجام نده، و او چانه می‌زند، این چانه را برای

چه می‌زنی؟ تو که داری چانه می‌زنی که یابن رسول الله حداقلش چقدر است! این‌جا چرا امام علیه السلام می‌آید اِرفاق می‌کند؟ می‌گوید اقلش عشرة ایام، دیگر از عشرة ایام کمتر نباشد، این که حضرت در این‌جا می‌آید و این را ارفاق می‌کند، این برای چیست؟ این برای ارفاق به این شخص است. چون این در یک ظرفیتی قرار دارد که این حال و هوای عمره خلاصه گنجش کرده¹.

من رفیق خودم می‌گفت که در مستجار بودم، یک اصفهانی پرسید چند دفعه عمره انجام دادی؟ جواب داده بود که دو دفعه، چقدر خرج کردی تا این‌جا آمدی فقط دو دفعه انجام می‌دهی؟ خب هر روز برو انجام بده! می‌دونی چقدر پول خرج کردی!

حالا امام رضا گیر یک شخصی افتاده و هی چانه می‌زند که یابن رسول الله این همه خرج کردم زندگیم را گذاشتم، تجارتخانه را ول کردم، این که نمی‌شود! حضرت می‌فرماید: خیلی خب بابا برو اما ده روز کمتر نباشد. ماهی سه تا می‌شود، اگر از اوّل تا آخر ماه بگیری، سه تا انجام بده که سخته نکنی، حالا این قدر پول که برای عمره دادی!

خُب خود حضرت اگر از او سؤال بکنیم که یابن رسول الله شما که می‌گویید کمتر از ده روز نباشد خودتان انجام می‌دهید؟ می‌گوید نه من انجام نمی‌دهم. از اول خودم گفتم نکن، پای حرفم هم

¹ الكافي ج 4 ص 534

ایستاده‌ام. او چانه می‌زند می‌گوید: آقا من خیلی پول دادم تا این‌جا آدم حالا یک دفعه عمره انجام بدهیم و سر جایمان بنشینیم؟ این که نمی‌شود. این شد که ما خیلی ارفاق کردیم و به او گفتیم که دو دفعه دیگر هم انجام بده، ده روز کمتر نباشد این ارفاق است. صحبت در این است. فردا این را اضافه می‌کنیم.

حالا وقتی که این‌طور شد دیگر اقلّ ثواباً در این‌جا چه مفهومی پیدا می‌کند؟ هیچ!، دیگر اقلّ ثواباً معنا ندارد. چون وقتی مسأله روی ثواب برود، برمی‌گردد به خود حسن فعلی، حسن و قبح فعلی! چون ثواب هر چه کم و زیاد بشود بر اساس آن استحباب و کراهت و جوب و حرمت ترتب پیدا می‌کند، اگر ثواب به نحو اُکید باشد، البته با شرایطی، این واجب می‌شود، اگر حرمت باشد فلان و امثال ذلک.

اگر شما مسأله را در لسان فقهاء بگویند اقلّ ثواباً هست! چرا نباید امام بگوید که انجام بده! دلم می‌خواهد این اقلّ ثواباً را انجام بدهم! مگر همه ثواب‌ها باید يك جور باشد؟! گردو با پنبه یک ثواب دارد، احترام به والدین هم یک ثواب دارد، خب این ثوابش کمتر است یا آن، این بیشتر است یا آن؟ آن که اصلاً ربطی به این ندارد، حالا چون اقلّ ثواباً هست، حضرت بگوید نه بابا ول کن، آن ثواب‌ها و آن مستحبات اُکیده را برو و رویش التزام پیدا نکن! نه هر چیزی که مستحب است، از پنجاه، یکی بیاید این‌طرف بشود پنجاه و یک، باید انجام بدهی. حالا این پنجاه می‌شود پنجاه و یک و پنجاه و دو تا می‌رسد با نود و نه،

به صد برسد می‌شود واجب. متآخم به وجوب داریم، پایین‌تر داریم همین‌طور نزدیک‌تر داریم تا این‌که به مرحله استواء که همان مرحله اباحه هست، برسد!

این مطلب به این برمی‌گردد. یعنی به خاطر رعایت مکلف بر اساس مصالح، شارع یک ارفاقاتی در این‌جا انجام می‌دهد، و قضیه هیچ کاری به حسن فعلی ندارد، وقتی که این‌طور شد، انسان نباید انجام بدهد، البته این توضیحش ان‌شالله برای فردا که چطور ما می‌بینیم که در بعضی موارد اختلافاتی در این زمینه هست.

تلمیذ: می‌توانیم عمره را تشبیه کنیم به حج تمتع؟ لکلّ سنةٍ حجّ و لکلّ شهرٍ عمره. که در هر ماهی يك عمره هست، دیگر عمره دوّم جعل نشده. مثل این‌که حج تمتع در يك سال دوبار جعل نشده؟

استاد: خب بینید حج تمتع اگر شخص برود باطل است، ولی عمره که باطل نیست.

تلمیذ: خب این همان ارفاقی است که فرمودید. استاد: خب آن‌جا را که دیگر شارع ارفاق نکرده، آخر وقتی که حج جایش عرفات است و ایام مشخص است، آن‌جا را که نمی‌توانیم بگوییم ماهی يك دفعه برود حج بجا بیورد.

تلمیذ: حج تمتع را عرض نمی‌کنم. عمره را می‌گوییم شبیه به تمتع است و تفاوتش این است که این لکلّ شهر است و این لکلّ سنة.

استاد: خب بله، این هم همین است، اشکال ندارد، ولی ما می‌گوییم که این که لکلّ شهر هست چرا در عین حال وقتی که راوی سوال می‌کند

حضرت می فرماید کمتر از ده روز را نرو بعدش برو؟! یا می فرماید اشکال ندارد؟ - داریم در بعض روایات اشکال ندارد¹ - خب این اشکال ندارد با آن نمی خورد و نمی سازد.

تلمیذ: تشخیص مکلف چطور می شود؟ این حکم، حکم شخصی بوده نسبت به آن راوی که از حضرت سؤال کرده.

استاد: نه حضرت حکم کلی می گویند، راوی فقط جنبه حاکی دارد، وگرنه حضرت می فرماید فقط خودت انجام بده. بیان حضرت از اول یک بیان کلی است، راوی که چانه می زند حضرت باز یک حکم کلی دیگر می گویند، آن حکم کلی اول بعد حکم کلی دوم، ارتباطی به شخص راوی ندارد، منتهی چانه زدن او باعث می شود که حضرت یک حکم بعدی هم بفرمایند که در سلسله مراتب متنازله با آن حکم کلی، این هم داریم؛ که اگر خیلی دلت لک زده و همه اش دیگر شیطان و سوسهات می کند، آی آمدم و نتوانستم بیش از یکی انجام بدهم و خواب و قرارت را گرفته و می خواهی سگته بکنی، نه! برو یک عمره دیگر انجام بده و خیالمان را راحت کن! اما امروز دیگر صبح می رفتند، هر روز روزی دو دفعه، روزی يك دفعه! من یک بنده خدایی را دیدم که رساله هم دارد هر روز بلند می شد و می آمد و عمره انجام می داد!

تلمیذ: چه اشکالی دارد که فقیه براساس ملاک به این فتوی برسد؟ همان طور که حضرت تعالی

¹ الكافي ج 4 ص 534 و 535

فرمودید زیارت امام ملاکاً اکیدتر است از نماز
ولو این که شارع در مقام جعل و خطاب فرموده
باشد که این زیارت مستحب و نماز واجب است.
همین طور هم فقیه بر اساس ملاک نه همین لا تفعل،
برسد به این که صلاة في الحمام، ملاکش چون
بالا تر است ثوابش می چربد به آن کراهت، ولو
این که شارع فرموده باشد لا تَفْعَلْ، از آن جا برسد
به أقل ثواباً.

استاد: اگر به ملاک برسد ایراد ندارد، ولی
صحبت سر این است که شما از خود امام فقیهی
بالا تر دارید؟ خود امام در حمام نماز می خواند؟
انجام که نمی دهد. اگر یک فقیهی به یک ملاک
برسد ایراد ندارد ما حرف نداریم، لذا در بسیاری
از موارد هست که حتی ما دلیلی برای مطلب
فقهی و اجتهادی نداریم، آن فقیه با آن نوری که
دارد، با آن بصیرتی که دارد، با آن اتصالی که
دارد، می تواند به این نکته دسترسی پیدا کند، در
فتوحات محی الدین این قضیه را دارد که چطور
انسان با قلب، با اتصالی که به آن منبع تشریح پیدا
می کند حتی بدون توجه به منابع، می تواند به آن
مسأله برسد و بعد وقتی که مراجعه کرد می بیند
منابع هم منطبق با همان خواهند بود، دیگر منابع
، با آن دریافت قلبی¹ در تعارض نیستند. اگر یک
فقیهی با اتصالی که دارد و آن چه را که هست و
در روایات هم داریم، لا يجوز الفتيا² و امثال ذلک

¹ جهت اطلاع رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص 331 تا 335

² جهت اطلاع بر مصدر این حدیث و توضیح آن رجوع شود به کتاب
ولایت فقیه ج 3 درس بیست و پنجم و کتاب نور ملکوت قرآن ج 2
ص 318

که با صفای سر و اینهاست، در آنجا ما حرف نداریم، صحبت در این است که آن ملاک کجاست؟ ما ملاکی نداریم.

آنچه را که ما داریم همین مسائل با همین ادله و با همین مطالبی که در دسترس است داریم، ما هم بر طبق همین مطالب صحبت می‌کنیم، آن یک بحث خاص است که حالا آمد و یک فقیهی در یک حمام خاصی، در یک شرائط خاصی و یک قضیه شخصی نماز خوانده است.

نسبت به این در قضایای شخصی داریم، چطور این که در این جا باید خیلی احتیاط کرد، همین طور نمی‌شود [حکم کرد].

در آن قضیه‌ای که راجع به رضاء، رسول الله گفتند، آن هم از همین باب است، آن هم از همین قضیه رضایی که می‌خواست مَحْرَم بشود، حضرت فرمودند که بچه که از اوّل با یک مادر بود دیگر در سنین ده دوازده سالگی راهی دیگر برای محرمیت نبود، و بعد که عایشه آمد این را به عنوان یک حکم کلی گرفت و گفت یا علی هر کسی خواست 20 ساله و 22 ساله و 30 ساله باشد، بیایید همه با هم مَحْرَم بشوید¹، این‌ها یک مسائل و قضایای شخصی است و اگر هم فقیه به آن‌ها دسترسی پیدا کند جرأت بیان ندارد. چه کسی می‌خواهد بیان کند؟ مگر می‌شود این‌ها را در توضیح المسائل گفت؟! این‌ها مربوط به یک قضایای شخصی می‌شود که فقیه در ارتباط با خود شخص خاص و روحیاتش و استعدادش و

¹ جهت اطلاع رجوع شود به کتاب امام شناسی ج 16 و 17 ص 470 تا 480

کیفیت تحملش و قبولش او مطالبی بر طبق خودش می‌گوید.

در روایات هم داریم، در افعال ائمه این‌ها هم بوده. همان چیزهایی که خیلی از اوقات ممکن است، قضیه شخصیة، منطبق با ملاکات و کلیات نیست و آن را کنار می‌گذارند.

صحبت ما فعلاً در بیان حکم کلی است، این مسأله، مسأله شخصی است، در آن مسائل شخصی حرام هم ممکن است یک روزی واجب بشود، به اعتقاد خود او و به آن وضعیت خود او و به ادراک خود او. اما او به همه افراد نمی‌گوید که انجام بدهید.

امام می‌گوید انجام بدهید، این انجام بدهید به صورت کلی چه صورتی پیدا می‌کند؟ با اینکه خودش گفته انجام ندهید؟! آن مکلفی که الان انجام می‌دهد آن که ملاک سرش نمی‌شود؟ او ملاک و ملاک را هم نمی‌داند فرقی چیست، حالا بخواهد برود و ببیند ملاک در این‌جا چیست و بخواهد عمل بکند. توجه کردید؟! حالا ان‌شاءالله توضیح می‌دهیم.

تلمیذ: خود همین مجزی بودن باعث رفع کراهت نمی‌شود؟

استاد: نه دیگر کراهت سر جایش هست. ما کراهت را به خود فعل زدیم، الان دیگر مسأله وقتی بحث فاعلی بخواهد مطرح بشود دیگر آن‌جا بحث کراهت نیست، اگر بحث، بحث فعلی است، این نماز باطل می‌شود، چرا؟ چون در نماز باید با قصد قربت باشد، نمازی که مورد تقرب نیست نمازی که منهی شارع است، نمازی که مأمور

شارع نیست آن نماز که دیگر در آن تقرب نیست، چطور ممکن است؟ شما قبل از اذان فرض بکنید نماز بخوانید متقرباً خب باطل است.

می‌گوید آقا من تقرب داشتم، خب باشد، باطل است قبل از وقت است! فعلی است که آن فعل مامور به نیست و مرضی شارع نیست.

می‌گوید می‌خواهم نماز بی وضو بخوانم، حوصله وضو نداشتم، آقا دلت صاف باشد، قلبت صاف باشد! می‌گوید من دلم صاف بود نماز خواندم. خب نماز باطل است، نماز باید متطهراً باشد، نماز باید در بعد از زوال باشد، نماز باید بعد الإستتار باشد، شما یک ساعت به غروب بگویی من می‌خواهم نماز مغرب بخوانم و تقریب هم بیشتر است و چشم‌هایم را هم می‌بندم و دستم را در گوشم می‌کنم و چنان در خدا بروم که بروند و بکشند ما را بیرون! خب این باطل است، هنوز یک ساعت مانده!!!

لذا اگر صحبت به حسن فعلی باشد این‌جا دیگر قطعاً باطل است، شکی در آن نیست، بحث را از حسن فعلی ما در آوریم، گفتیم در این گونه موارد حسن فعلی و این‌ها به کنار می‌رود، حسن فاعلی جایگزین می‌شود مراعاتاً لحال المکلف. دیگر آن‌جا اقلّ ثواباً معنا ندارد، بحث دیگر بحث ثواب نیست. مولا دلش خواسته و عشقش گرفته است که حالا کار این را قبول کند، این طوری عشقش گرفته، حالا که خیلی دلش می‌خواهد لبیک بگوید باشد یک لبیک هم بگو، عیبی ندارد ما از تو قبول می‌کنیم، دیگر خود فعل مورد نظر نیست. به جای لبیک، لپه هم بگوید باز خدا قبول

می‌کند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ